

زهرانساج مقدم مخاطب ۹۵ ساله و وفادار شهرآرا
این روزنامه را مردمی می‌دانند

خانه‌ای در سعدی دلی در شهرآرا

۵۰۴



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

عارضه فراموشی در کرونا باعث شد
حافظ محلّه المهدی (عج) یک بار دیگر قرآن را ازبر کند
حافظه «شایسته»

۶



اهالی رباط طرق درخواست تکمیل و تجهیز
زمین روباز ورزشی بوستان ثامن الائمه (ع) را دارند
دل خوشی نصفه نیمه بچه‌های محلّه

۲

محمود خالقی خاطره شیرینی
از روضه خوان قدیمی محلّه‌شان دارد
وقتی پول‌های آشیخ عبدالعلی گم شد

۷



اهالی رباط طرق درخواست تکمیل و تجهیز زمین روباز ورزشی بوستان ثامن الائمه^(ع) را دارند

دل خوشی نصفه نیمه بچه های محله

سمیرا منشادی از زمین فتنس کشتی شده بوستان ثامن الائمه^(ع) در رباط طرق سال ۱۳۹۱ احداث شده و تقریباً هیچ وقت خلوت نمی شود. صبح و عصر ندارد؛ بیشتر وقت ها پراز بچه هایی است که برای فوتبال به این زمین آسفالت می آیند. بعضی مشغول بازی اند و بعضی دیگر کنار فتنس ایستاده اند تا نوبتشان برسد. شلوغی همیشه این زمین برای بسیاری از اهالی محله نشانه یک مشکل قدیمی است؛ کمبود فضای ورزشی برای بچه هایی که جایی جز همین زمین برای بازی ندارند.



● بازی روی آسفالت لطفی ندارد

منزل امیر محمد جمالی سیزده ساله مقابل بوستان ثامن الائمه^(ع) است. او که بیشتر وقت ها برای فوتبال به این زمین روبازی می آید، درباره تنه زمین ورزشی محله شان می گوید: این زمین بازی در اغلب ساعت ها شلوغ است. بازی در کوچه ها هم به دلیل عبور ماشین ها خطرناک است؛ به همین دلیل کمتر در کوچه بازی می کنیم. البته این زمین، چمن ندارد؛ فقط به خاطر محصور بودن دلمان به آن خوش است. او ادامه می دهد: برای اینکه نوبت بازی به همه برسد، تیم ها گروه بندی کرده ایم. اما گاهی بچه های بزرگ تر نوبت را رعایت نمی کنند و زمان ما بچه های کوچک تر را می گیرند؛ بنابراین گاهی بینمان دعوا می شود. امیر محمد در صحبت هایش اشاره می کند که بعضی بچه ها روی هم پول می گذارند و زمین ورزشی در محله دیگری اجاره می کنند؛ چون به گفته او بازی روی آسفالت لطفی ندارد.

● دلمان را به همین زمین خوش کرده ایم

سعید و آرمان به همراه تیمشان مشغول ترک کردن زمین هستند که با آن ها گفت و گو می کنم. سعید می گوید: سرگرمی دیگری به جز فوتبال نداریم. تنها یک کلاس ایروبیک و رزمی برای بانوان در محله هست اما کلاس دیگری وجود ندارد. او درباره مشکلات بازی در زمین آسفالت ثامن توضیح می دهد: روزی نیست که بر اثر افتادن بچه ها روی زمین، حین بازی، پایادستان زخمی نشود. گاهی لباس بچه ها، به خصوص شلوارشان، به خاطر برخورد با آسفالت پاره می شود. با وجود همه این ها، بچه ها ذوق و شوق خاصی برای بازی در زمین دارند. آرمان هم حرف های دوستش را تکرار می کند و ادامه می دهد: خانه پسرعمویم در محله دیگری است. نزدیک منزلشان در خیابان قائم^(ع) زمین چمن مصنوعی دارند. چندین بوستان در محله شان هست که می توانند در آن بازی کنند و علاوه بر این، باشگاه های ورزشی هم دارند.

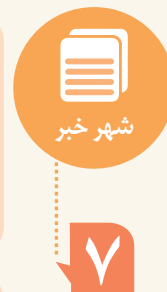
اما رباط طرق هیچ کدام از این ها را ندارد. تنها دل خوشی ماهمین زمین آسفالت و فتنس کشتی شده بدون امکانات است. اعظم یزدان پناه، عضو شورای اجتماعی محله ابوذر، درباره زمین روباز ورزشی در رباط طرق می گوید: قرار بود در بخشی از بوستان ثامن الائمه^(ع) سوله ورزشی ساخته شود که بانوان و آقایان بتوانند از آن استفاده کنند. او ادامه می دهد: در بازید اعضای شورای شهر از این بوستان، یکی از مطالباتمان، تجهیز و تبدیل زمین آسفالت به چمن بود. در آن بازدید قرار شد این درخواست مردمی محقق شود. حتی در روزهای بعد، مقداری گراوی به در زمین ریخته و چند ردیف آجرکشی انجام شد. اما بعد از آن اتفاقی نیفتاد. یزدان پناه می افزاید: در این بازدید گفته شد که اعتبار تجهیز این زمین به شهرداری منطقه ۷ داده شده اما هر چه پیگیری کردیم، گفتند هنوز اعتباری نیامده است. این عضو شورای اجتماعی محله ابوذر بیان می کند: باتوجه به نزدیک شدن به تابستان و زمان اوقات فراغت بچه های محله، از مسئولان می خواهیم تکلیف این زمین را مشخص کنند.

● چمن مصنوعی در انتظار تأمین اعتبار

معاون فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه ۷ درباره تجهیز زمین ورزشی بوستان ثامن الائمه^(ع) می گوید: بررسی های لازم برای تبدیل زمین آسفالت این بوستان به چمن مصنوعی انجام شده است. مصطفی عباسی ادامه می دهد: در اعتبارات بودجه سال ۱۴۰۵ برای اجرای چمن مصنوعی این زمین پیش بینی هایی صورت گرفته است. این طرح در سال جاری اجرا خواهد شد. او درباره ساخت سوله ورزشی در این بوستان نیز توضیح می دهد: ساخت سوله در حال حاضر در اولویت اجرایی امسال شهرداری منطقه ۷ قرار ندارد. اما این موضوع در دست بررسی است تا در سال های آینده اجرا شود.

رسیدگی به بوستان ریحانه

بوستان ریحانه هم آلاچیق هایش نیاز به تعمیر داشت و هم دو چرخه هایش، به همین دلیل در هفته گذشته، هم آلاچیق ها رفع نقص شد و هم دو چرخه های بانوان عیب یابی و رفع نقص شد. علاوه بر این به کمد های رختکنی که نیاز به تعمیر داشت، رسیدگی و سی قبله نما نیز در آلاچیق های این بوستان نصب شد.



آمادگی برای باران های بهاری

این روز و شب ها گاه و بیگاه باران می بارد؛ گاهی آن قدر شدید که هشدار هواشناسی برایش صادر می شود و گاه هم نم نم. در این شرایط، شهرداری منطقه ۷ اعلام کرد برای بارش های شدید، نیروهای خدمات شهری منطقه ۷ درآمده باش کامل هستند. رفع انسداد و بازگشایی جوی های آب و مسیل ها مهم ترین اقدام پیشگیرانه اداره خدمات شهری منطقه است.

«باهم قوی تریم» در منطقه ۷

با مشارکت آموزش و پرورش ناحیه ۲ مشهد و شهرداری منطقه ۷ برنامه فرهنگی و اجتماعی «باهم قوی تریم» با حضور دانش آموزان مدارس ناحیه ۲ در میدان ثامن، برگزار شد. در این رویداد، غرفه های متنوعی شامل بازی های گروهی، نقاشی صورت، نقاشی روی کاغذ، مشاوره، اجرای گروه های سرود و ساخت کار دستی برپا شد.

دوام ثامن منطقه ۷ در ۲ محله دوره آموزشی برگزار کرد

آمادگی برای شرایط بحرانی

فرامرزی اخیلی مهم است بدانیم در شرایط بحرانی باید چه کنیم؛ زبردار موقعیت های خاص، داشتن برخی مهارت ها، جان انسان ها را نجات می دهد. همین موضوع باعث شده است دوام ثامن منطقه ۷ مدام در مساجد محلات، دوره «شهروند آماده در زمان بحران» برگزار کند. هفته گذشته، دو دوره از این کلاس آموزشی در مساجد محلات بهارستان و خلیج برگزار شد. اولین دوره در پایگاه امام رضا^(ع) در خیابان شهید فرجی^(ع) و دیگری در مسجد بیت المهدی^(عج) در خیابان شهید ریاضی^(ع) ۲۹ بود. در این دو کلاس، صد نفر از بانوان با اصول آمادگی در شرایط بحران آشنا شدند.





مدیران شهری و شرکت برق از محل اجرای
پل عابر پیاده در بولوار نماز بازدید کردند

گره‌گشایی در راه است

نجمه موسوی زاده موضوع نبود پل عابر پیاده در بولوار نماز در سال‌های ۱۴۰۰ و ۱۴۰۲ در شهرآرامحله پیگیری شده است. مهر ۱۴۰۳، در نشست فرماندار وقت مشهد با حضور مسئولان ذی ربط مقرر شد شهرداری معارضات شرکت برق را ظرف بیست روز برطرف کرده و سازمان ترافیک پس از رفع معارض، در مدت ۴۵ روز اقدام به نصب پل کند.

زمستان همان سال، سازه پل هوایی به بولوار نماز منتقل شد بدون اینکه تا چند ماه نصب شود. دلیلش هم ضرورت رعایت موارد ایمنی بود. نصب علائم هشدار دهنده و اجرای کاهنده‌های سرعت برخی از این موارد بود. در تیرماه ۱۴۰۴، پیگیری‌های شهرآرامحله نتیجه تازه‌ای در پی داشت و بنا شد روند سرعت یابد. از آن موقع ۱۰ ماه می‌گذرد. بالاخره هفته گذشته، رئیس اداره عمران و حمل و نقل و رئیس اداره ترافیک شهرداری منطقه ۸، مسئول پیگیری ویژه برق شهرستان و... در محل حضور یافتند تا وضعیت جانمایی و موانع اجرایی پروژه را به صورت میدانی بررسی کنند.



● ● معارضات زیربنایی، دلیل تعویق پروژه

نماینده سازمان مدیریت و مهندسی شبکه حمل و نقل شهرداری مشهد درباره علت به تعویق افتادن نصب این پل عابر پیاده توضیح داد: مطابق آیین نامه‌های موجود، نصب پل عابر پیاده مختص بزرگراه‌هاست و بسیاری از پل‌های عابر پیاده‌ای که در خیابان‌ها و بولوارهای شهر قرار داشتند، به دلیل مغایرت با ضوابط، جمع‌آوری شده‌اند.

علی سهرابی با اشاره به اینکه الزام آیین نامه‌ای برای نصب پل عابر پیاده در بولوار نماز وجود ندارد، ادامه داد: با توجه به درخواست‌های متعددی که از سوی شهروندان برای نصب این پل مطرح بود و همچنین دستور فرماندار مشهد، تصمیم به اجرای پروژه گرفته شد. اما در بررسی میدانی مشخص شد محل مورد نظر شهروندان با ستون چراغ برق تداخل دارد و لازم است پیش از هر اقدامی، معارضات تأسیساتی شرکت برق برطرف شود.

● ● خاموشی ۸ ساعته ۲ هزار مشترک برق

در ادامه، معاون شرکت برق شهرستانی نیز عنوان کرد: ستون چراغ برق واقع در تقاطع نماز ۲۷ و ۲۸ در سال ۱۳۹۱ نصب شده و از ستون‌های اصلی با انشعابات متعدد است؛ به گونه‌ای که به صورت عبوری نیست و امکان جابه‌جایی آن وجود ندارد.

امیر کاظمی افزود: اگر قرار باشد پروژه پل عابر پیاده نماز در همین نقطه اجرا شود، باید ارتفاع ستون چراغ برق افزایش یابد که علاوه بر هزینه بسیار زیاد، مستلزم قطع هشت ساعته برق حدود ۲ هزار مشترک از چهارراه ناصری تا بولوار شهدای ارتش در زمان اجرای عملیات خواهد بود.

او ادامه داد: در صورتی که اجرای پروژه حدود ۱۵ متر پایین تر انجام شود، زمان خاموشی شبکه به حدود سه ساعت کاهش پیدا می‌کند و در هزینه و وقت نیز صرفه جویی خواهد شد.

● ● هزینه زیاد رفع معارضات

رئیس اداره نظارت بر حفاری‌های سطح شهر نیز در ادامه گفت: پیشنهاد شهروندان، احداث پل عابر پیاده در تقاطع نماز ۲۷ و ۲۸ و درست در کنار ایستگاه اتوبوس است. هنگامی که شهرداری برای نصب پل اقدام کرد، مشخص شد در این محل، معارضاتی با شرکت برق وجود دارد و برای رفع آن باید مبلغ زیادی هزینه شود.

وحید طهماسبی یادآور شد: در عین حال باید توجه کرد که اجرای این پروژه باید توجیه کارکردی برای عبور عابر پیاده داشته باشد و نباید صرفاً با صرف هزینه، پل در مکانی نصب شود که مورد استفاده شهروندان قرار نگیرد.

● ● ۲ گزینه برای جانمایی پل عابر

رئیس اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ۸ نیز توضیح داد: تماس‌های مکرر ساکنان بولوار نماز با سامانه ۱۳۷ مبنی بر خطر آفرین بودن این بولوار برای تردد دانش‌آموزان و ویژه‌سالمانان، با توجه به سرعت زیاد خودروهای عبوری، سبب شد نصب پل عابر پیاده در این تقاطع در دستور کار قرار گیرد.

سبحان ضیایی افزود: در بازدید میدانی که انجام شد، مقرر شد شرکت برق، برآورد هزینه‌ای برای نصب پل عابر پیاده در دو موقعیت، یکی در تقاطع نماز ۲۷ و ۲۸ و دیگری حدود ۱۵۵ متر پایین تر ارائه کند تا شهرداری منطقه بر اساس تصمیم معاونت عمران و حمل و نقل شهرداری مشهد، پل عابر پیاده را در محل نهایی مورد تأیید، نصب کند.

وی با بیان اینکه هدف ماتسپیل تردد ایمن شهروندان است و تلاش می‌کنیم با همکاری دستگاه‌های مرتبط، بهترین نقطه را برای نصب این سازه که بیشترین کارایی و کمترین معارض را داشته باشد، مشخص کنیم، گفت: پس از پایان عملیات نصب پل عابر پیاده، اقدامات لازم برای تأمین روشنایی عرشه و رنگ آمیزی آن انجام می‌شود تا این پروژه به طور کامل به بهره‌برداری برسد.

حوزه فنی و عمران، در صدر درخواست‌های مردمی



نجمه موسوی زاده در راستای پاسخ‌گویی مستقیم به شهروندان، حسن صالحی مفرد، شهردار منطقه ۸، به همراه چند نفر از مدیران این منطقه، در مرکز ارتباطات مردمی ۱۳۷ حضور یافت. در این جلسه که با هدف رسیدگی به دغدغه‌های شهروندان برگزار شد، سبحان ضیایی رئیس اداره عمران و حمل و نقل، ابوالقاسم عابدینی رئیس اداره خدمات شهری، سید سعید موسوی بزاز رئیس اداره ترافیک و محمد بزازدار مدیر روابط عمومی نیز حضور داشتند. در این نوبت، ۱۸ تماس مردمی ثبت شد که بیشتر آن‌ها مربوط به مسائل فنی و عمران بود.

حوزه فنی و عمران

در این حوزه ۶ تماس ثبت شد. شهروندی از دیوار خطر آفرین واقع در کوچه سعدی ۸ خبر داد و گفت ممکن است دیوار روی خانه آن‌ها بریزد. شهروند دیگری پیگیر مطالبه ساکنان بولوار نماز درباره نصب پل عابر پیاده بود. شهروندی نیز درباره دوچاله بزرگ در زیرگذر میدان جهاد و آسیب آن به خودروها هشدار داد و در تماس دیگری، شهروند از وجود تل خاک در حدفاصل میدان جهاد تا میدان حافظ پرسید که شهردار دلیل آن را اجرای پروژه عمرانی فضای سبز عنوان کرد. تعریض بولوار ثامن الائمه (ع) درخواست یکی دیگر از شهروندان بود. شهروندی نیز از آسفالت نامناسب کوچه ملک الشعراء بهار ۴۶ گفت.

حوزه فضای سبز

۲ تماس در حوزه فضای سبز ثبت شد. شهروندی خواستار سمپاشی درختان کوچه امام خمینی ۷۸ بود. شهروند دیگری نیز هرس درختان خیابان امام رضا (ع) در محدوده مهدیه مشهد را مطرح کرد.

حوزه خدمات شهری

۲ درخواست در حوزه خدمات شهری ثبت شد. شهروندی از سد معبری که تعمیرگاه‌های خودرو در پیاده‌روهای بولوار نامجو ایجاد کرده‌اند، گلایه کرد. تقاضای یکی از شهروندان نیز نظافت کوچه ثامن الائمه ۲ بود.

حوزه نظارت بر ساخت و ساز

یک تماس در حوزه نظارت بر ساخت و سازها ثبت شد. شهروندی از ساخت و ساز غیرمجاز در کوچه دانشگاه ۱۸ خبر داد.

شهرآرامحله پیگیری می‌کند

- شهرآرامحله موضوع نصب پل عابر پیاده در تقاطع نماز ۲۷ و ۲۸ و همچنین وضعیت ترافیکی بازار جنت و بازگرداندن بازار به شکل سابق را پیگیری می‌کند.

حوزه حمل و نقل و ترافیک

۴ تماس مربوط به حوزه حمل و نقل و ترافیک بود. شهروندی تقاضای جابه‌جایی خط عابر پیاده در انتهای بولوار نامجو را داشت. ۳ تماس شهروندان درباره واردنشدن خودرو به بازار جنت و بازگرداندن بازار به شکل سابق خود یعنی پیاده‌راه بود.

زهرآ نساچ مقدم مخاطب ۹۵ ساله و وفادار شهرآرا
این روزنامه را مردمی می داند

خانه‌ای در سعدی دلی در شهرآرا



محبوبه فرامرزی انتهای یک کوچه باریک در خیابان سعدی، زنی زندگی می کند که یکی از مخاطبان قدیمی روزنامه ماست. او به تنهایی، تک تک صفحات شهرآراست. زنی که در نود و پنج سالگی هنوز گوشی را برمی دارد و زنگ می زند به آقای اعرابی در واحد توزیع روزنامه و می گوید امروز روزنامه نیامده است؛ یا زنگ می زند به خانم حسینی در روابط عمومی شهرآرا و می گوید «بگویند بیایند از شلوغی کوچه ما گزارش بگیرند».

شهرآرا محله تا حالا دو بار به بهانه های مختلف به سراغ زهرآ نساچ مقدم رفته و درباره مشکلات محل زندگی اش در محله سعدی با او گفت و گو کرده است. این بار بعد از اینکه مطلع شدیم در بستر بیماری است، برای جویاشدن از احوالش به سراغش رفتیم و تصمیم گرفتیم در این گفت و گو درباره خودش و زندگی اش حرف بزنیم.

روز جمعه است که پایه خانه زهرآ خانم می گذاریم. بوی چای تازه دم در خانه پیچیده است. عروس و داماد، نوه، دختر و پسر دورش را گرفته اند و مثل پروانه گردش می چرخند. سیزده به در امسال زهرآ خانم در مسیر برگشت از حرم تصادف کرده و دستش شکسته است.

خلیل، مهناز و عفت، فرزندان حاج خانم، هر کدام خاطره ای را با مادر مرور می کنند و او را می خندانند تا وقتی پرستار باندازش را عوض می کند، درد را از یاد ببرد. ماهم همراه خاطره بازی او با فرزنداناش می شویم.

مدرس تفسیر مسجد سروقدی هاو خردو

زهرآ خانم در حیاط خانه مادرشوهر ساکن شد؛ آن هایک سمت حیاط زندگی می کردند و من و شوهرم سمت دیگر خدا رحمتشان کند؛ آدم های خوبی بودند. از همان اول زندگی شوهرم به من تفسیر قرآن یاد داد. از وقتی دو تا بچه داشتم تا قبل از اینکه تصادف کنم، هر هفته می رفتم به مسجد های سروقدی و خردو، تفسیر درس می دادم. آقا خلیل، پسر حاج خانم، می خند و می گوید: مادرم منتظر است دستش خوب شود و دوباره راه بیفتد بروم مسجد به شاگردانش درس بدهد.

وقتی تعجبم را بیند، اضافه می کند: تعجب می کنید که مادرم با این سن و سال هنوز درس می دهد؛ حافظه مادرم مثل ساعت کار می کند. علتش این است که سیم مادرم بیشتر از چیزی که فکر می کنید، به بالا وصل است. هر وقت گریه در کارمان می افتد از مادرمان می خواهیم برایمان دعا کند؛ باور کنید مشکلمان حل می شود.

دفتری چهل برگ را نشانم می دهند که با خط درشت آیات و معنی آن تویش نوشته است. عفت، دختر حاج خانم، از ته دل می خندد. روی صورتش را باد و دستش می گیرد و می گوید: خط من است. مشق های مادرم را من می نویسم.

از ساخت خانه تا مبارزه بابی سواد

زهرآ خانم وقتی پنج بچه داشت، از خانواده پدرشوهر جدا شد. بالحاف دوزی مرد خانه، توانستند زمینی در خیابان سعدی بخرند؛ «مادر جان! خیلی در این خانه زحمت کشیدم. آجر روی آجر می گذاشتم. شوهرم در مغازه بود و من همه تلاشم را برای ساخت

لالایی مان شاهنامه بود

زهرآ خانم موهای سپیدش را با انگشتان، زیر و سری پنهان می کند و ریز ریزی می خندد؛ گاه صورت چون برفش از درد فشرده می شود. مدام شعر می خواند. حتی وقت درد هم اشعاری در توصیف روزگار زمزمه می کند. شعرهایی را که از بر است، از پدر آموخته، می گوید: زمان ماتلویزیون و رادیو نبود؛ پدرم برایمان شاهنامه می خواند. ما سه خواهر و یک برادر بودیم. هیچ کدامشان اندازه من، شعر از پدرم یاد نگرفت. بابا وقت خواب به جای لالایی برایمان شعر می خواند؛ گاهی هم قصه امیر ارسلان نامدار.

حاج خانم پایه یک مشاعره جانا نه است. در هر باب و موضوعی، آن قدر شعر می خواند که نفس کم می آورد.

زهرآ خانم تا کلاس ششم درس خواند و بعد از آن برادر جلودرس خواندن خواهرها را گرفت و نگذاشت با همه هوش سرشارشان، درس را ادامه بدهند.

هنگامی که چهارده ساله بود، یک روز در کوچه متوجه نگاه های دزدانه پسر همسایه شد. وقتی به خانه برگشت، هنوز عرقش خشک نشده بود که چند زن برای دیدنش آمدند؛ «پسر همسایه من را پسندیده بود. فوری رفته بود خانه و مادر و خواهرهایش را برای دیدنم فرستاده بود. آن ماهم پسندیدند و رفتند و همان شب مردهایشان را فرستادند. گریه کردم و گفتم دوست ندارم شوهر کنم اما قسمتم همین بود».

پدر زهرآ خانم، داماد را حسابی پسندیده بود. قاری مسجد «خردو»، لحاف دوز زحمت کشی که وقتی به پشتش می زدند، به قول پدر خاک بلندی می شد. داماد خانواده، کفش دوزان مشهدی» شد. در دوره ای که دو خواهر در حرم خادم بودند، زهرآ خانم نام خانوادگی اش را

خانه می کردم. فرش زیر پایم را می بردم بانک و گرومی گذاشتم و وام می گرفتم. با طلاهایم هم همین کار را می کردم. می رفتم از دور میدان شهید اکاگر می آوردم. سیمان و کچ می خریدم. ماشین ماشین آجر می خریدم. آرام آرام خانه را ساختم».

حاج خانم وقتی در محله ساکن شد، ۶ ماه دوره مبارزه با بی سواد را گذراند و بعد شروع کرد به زن های محله درس داد. چند نفر از همسایه هایک ساله پیش حاج خانم با سواد شدند. کارت مبارزه بابی سواد در آلبوم زهرآ خانم، گواه حرف هایش است.

عفت خانم در حالی که آتل دست مادرش را می بندد، می گوید: مادرم دوره کمک های اولیه را هم گذرانده است. کاری نمانده که مادرم بلد نباشد یا دوره اش را ندیده باشد. مادر حتی دوره تیراندازی و کار با اسلحه را در بسیج محله گذرانده است.

به برادرش نگاه می کند. هر دو انگار ماجرای رابه خاطر آورده اند:

می زنند زیر خنده. عفت می گوید: مامان آن چه بود که توی تفنگ می کشیدی و فشنگ را جا می انداختی؟ زهرآ خانم در حالی که خنده صورت نورانی اش را زیبا تر کرده است، می گوید: کرگدن مادر

جان، کرگدن! حاج خانم «گلنگدن» رابه اشتباه «کرگدن» تلفظ می کند و همین دست مایه خنده جمع حاضر می شود.



بعد شروع می‌کند به نام بردن از خبرنگاران و پرسنل شهرآرا؛ «الان آقای موسوی رئیس‌تان است. خیلی‌ها را توی روزنامه‌تان به اسم می‌شناسم. آقای اعرابی من را مشترک روزنامه کرد. گاهی هم به خانه ما می‌آید و سری به من می‌زند.»

می‌پرسم: حاج خانم شهرآرا چه داشت؟ مگر قدس و خراسان قدیمی تر نبودند؟ می‌گوید: مادر جان! شهرآرا چیز دیگری است. انگار مال خودمان است. مال شهرمان است. از ما جدا نیست. در این مدت به کمک شهرآرا خیلی از مشکلات محله مان حل شد.

بعد حاج خانم شروع می‌کند به شمردن مشکلاتی که با پیگیری شهرآرا حل شد: «کوچه مان پله‌های بلندی داشت. زنگ زدم شهرآرا و گفتم بگویند بیایند کوچه مان را درست کنند. من پیرزن چطور از این پله‌ها بالا و پایین بروم؟ بندگان خدا آمدند هم پله‌های کوچه مان را درست کردند و هم آسفالتش کردند. مدتی گذشت. دوباره زنگ زدم و گفتم این آسفالت سیاه است؛ توی تاریکی شب، زمین می‌خورم. دو روز بعد آمدند رنگ آسفالت را روشن کردند.»

به کمک شهرآرا در این مدت، سر کوچه باریک خانه حاج خانم که فقط هم همان خانواده در آن ساکن‌اند، روشنایی نصب شد. می‌گویم: حاج خانم نکند چون شهرآرا حلال مشکلاتان شد، دوستش دارید؟ نخودی می‌خندد و می‌گوید: این هم هست.

چون پیرشدی از میکده بیرون شو

حاج خانم در اتاق چشم می‌گرداند و به نوه‌ها و دخترها و پسرش نگاه می‌کند و می‌گوید: شعری هست که می‌گوید چون پیرشدی از میکده بیرون شو. من هم پیر شده‌ام و باید بروم اما هنوز این بچه‌ها به من احتیاج دارند. همین الان که اینجا نشسته‌ام، دلم جوش نوه‌ام را می‌زند که باردار است. با خودم می‌گویم اینجا افتاده‌ام و نمی‌توانم سری به او بزنم.

به حرم رفت تا برای همسایه بیمارش دعا کند. در برگشت، راننده‌ای سوارش کرد که او را تا مسیری برساند. وقت پیاده شدن، چادر حاج خانم لای در ماشین گیر کرد. راننده هم متوجه نشد و زهر خانم را چند متر به دنبال خودش کشید. در بیمارستان وقتی به هوش آمد، اولین حرفی که زد این بود: «مادر جان! رضایت بدید این مسلمان خدا از کار و زندگی‌اش نیفتد. او می‌خواسته ثواب کند کباب شده.» با این حال هر وقت دست زهر خانم وقت تعویض باند درد می‌گیرد، به پسرش می‌گوید «برو این راننده را پیدا کن و بیاور؛ ببیند چه بلایی سرم آورده!» آقا خلیل هم هر بار می‌گوید «مادر جان! الان درد داری. آرام که شدی، باز برایش دل می‌سوزانی.» می‌گویم: زهر خانم! اگر چادرت را رها می‌کردی، این طور نمی‌شد. می‌گوید: مادر جان! اگر ده بار دیگر هم این اتفاق بیفتد، چادرم را از سرم در نمی‌آورم.

شهرآرا چیز دیگری است

سال ۸۳ وقتی زهر خانم از میدان سعدی می‌گذشت، دید کلی روزنامه روی هم کنار دکه رها شده است. او دلش سوخت که باد روزنامه‌ها را زیر پا انداخته است. یک دسته از آن‌ها را برداشت و آورد خانه. ورق زدن روزنامه همان و دل بسته شدن همان.

مدتی هم روزنامه به صورت آزمایشی خانه به خانه توزیع می‌شد. زهر خانم می‌گوید: مادر جان تا می‌دیدم روزنامه را انداخته‌اند زیر در، فوری می‌رفتم و می‌آوردم می‌خواندمش.

صفحات سلامت، اقتصاد، حوادث و از وقتی شهرآرامحله متولد شد این ضمیمه جزو علاقه‌مندی‌های زهر خانم است. حاج خانم می‌گوید: حوادث را می‌خوانم تا ببینم کی، کی راکشته! هر چه بچه‌هایم می‌گویند بخوان، دست خودم نیست؛ صفحه حوادث را دوست دارم. اقتصاد را می‌خوانم ببینم چه چیز گران شده است. سلامت را می‌خوانم تا ببینم چی برای چی خوب است.

نوه ابو القاسم معین الملک، قاضی القضاات مشهد

شجره مادری حاج خانم سال هاست یکی از اسناد آستان قدس رضوی است. در این شجره نامه زهر خانم، نوه دختری ابو القاسم معین الملک است؛ کسی که در سال ۱۲۷۷ قاضی القضاات مشهد بود و متولی حرم امام رضا^(ع).

۶۵ سال پیش، این شجره نامه را زهر خانم و خواهرش به آستان قدس رضوی بردند و به عنوان سند به کتابخانه حرم اهدا کردند. همان موقع هر دو خواهر به عنوان خادم و یکی از اعضای ستاد نماز جمعه حرم، لباس خادمی به تن کردند. حاج خانم ۴۵ سال خادم حرم بود. هر هفته دو روز به حرم می‌رفت؛ یک روز برای شیفتش و یک روز برای بازرسی نماز جمعه.

حاج خانم می‌گوید: تا وقتی بچه‌هایم کوچک بودند، مادرم به خانه مان می‌آمد و از بچه‌هایم نگهداری می‌کرد. آن قدر امام رضا^(ع) را دوست دارم که تا وقتی آستان قدس به من نگفت «مادر جان! سستان بالا رفته؛ دیگر لازم نیست خدمت کنید، لباس خادمی را از تنم بیرون بیاورم».

زهر خانم عاشق رفتن به حرم امام رضا است؛ طوری که وقت عکاسی، دختر حاج خانم، مدام می‌گوید: از همان لبخندها بزن که وقتی می‌روی حرم، می‌زنی. ماما! حرم، حرم! و حاج خانم می‌خندد و می‌خندد. امسال وقتی حاج خانم روز سیزده فروردین



زهر خانم در کنار همسر و فرزندان در دهه ۵۰

کافی است اراده کند

مهناز دختر حاج خانم، درباره مادرش می‌گوید: مادرم را با پشتکاری می‌شناسم. وقتی اراده می‌کرد کاری را انجام بدهد، آن کار را تمام شده می‌دانستیم. از طرفی مادرم کاملاً فردمستقلی است. بلا ۹۵ سال سن هیچ وقت اجازه نمی‌دهد که ماکارهایش را انجام بدهیم. لباس‌هایش را خودش با ماشین لباس شویی معمولی می‌شوید؛ می‌گوید «شست و شویی این اتوماتیک‌ها به دلم نمی‌نشیند. لباس باید بادیست آبکشی شود تا نجسی و پاکی‌اش مشخص شود». البته از ماه پیش مادرم به خاطر این تصادف، نیاز به مراقبت دارد. ماه رمضان گذشته، همه‌مان راد عوت و خودش سفره پهن کرد. ۹۵ سال سن روزه هم می‌گرفت.

عفت، دختر خوش خند و بیدادگویی حاج خانم، مدام او را می‌خنداند و مدام سر به سر برادرش خلیل و خواهرش می‌گذارد. او هم می‌گوید: مادرم هر شب بر ایمان داستان‌های امیر ارسلان نامدار می‌خواند تا خوابان ببرد. او برای درس خواندن ما خیلی تلاش کرد. اجازه نداد هیچ کدام از هشت فرزندش از زیر بار درس شانه خالی کنند.

به اصرار مادرم به جبهه رفتم

از نظر آقا خلیل، مادرش زنی سخت‌کوش و پرتلاش است. او همیشه زهر خانم را در حال کار به خاطر می‌آورد؛ «مادرم همیشه مشغول کار بود. اغلب بیرون از خانه و به تدریس مشغول بود. وقتی هم به خانه می‌آمد، حتی در وقت استراحت، روبالشی و دم‌دری و... می‌بافت. مادرم را مشغول نقاشی خانه به خاطر می‌آورم. حالا ۶۳ سال است این خانه را ساخته است. حقیقتاً این خانه را مادرم ساخت؛ با همت و تلاش خودش. او همیشه در حال کار، شعر زمزمه می‌کند.»

آقا خلیل متولد سال ۱۳۴۹ است و وقتی چهارده ساله بود، به اصرار مادرش به جبهه رفت؛ «عاشق مادرم هستم. او چشم و چراغ ماست. آن قدر دوستش دارم که نمی‌توانم حتی یک روز به او سر نزنم. حالا هم نوبتی هر روز یک نفر از خواهرها و برادرها از مادرمان پرستاری می‌کنیم تا مواضع دستش روبه راه شود.»



عارضه فراموشی در کرونا باعث شد حافظ محله المهدی (عج) یک بار دیگر قرآن را ازیر کند

حافظه «شایسته»



راه تجربه

کرونا حافظه ام را پاک کرد

اما همه چیز برای نجمه خانم با آمدن کرونا تغییر کرد. ویروسی که انتشار آن جهان را برای چند سالی متوقف کرد. او می گوید: حفظ قرآن را تمام کرده و مدرکش را هم گرفته بودم که به کرونای سختی مبتلا شدم. بعد از بهبودی، دوباره سراغ حفظ رفتم. اما انگار اولین باری بود که قرآن می خواندم. هیچ یک از آیات حفظ شده را به یاد نمی آوردم.

این تلخ ترین لحظه های زندگی نجمه خانم بود. او که با تلاش و کوشش توانسته بود حافظ قرآن باشد، بعد از بهبودی انگار بخشی از حافظه اش را از دست داد. حتی با گذشت حدود پنج سال از آن زمان هنوز تاریخ های مهم زندگی اش را به یاد نمی آورد. اما بالاخره پذیرفت که این اتفاق حکمت خداست؛ برای همین با انگیزه بیشتری حفظ را دوباره شروع کرد.

او می گوید: مدتی خیلی ناراحت شده بودم و غصه می خوردم. تلاش کردم شاید محفوظاتم را بتوانم احیا کنم. در نهایت تصمیم گرفتم دوباره حفظ قرآن را شروع کنم، اما این بار یک تفاوت بزرگ با دفعه اول داشت؛ آن هم اینکه در کنار دخترم، زینب، حفظ را شروع کردم. این کار شیرینی بود؛ چون دخترم هنگامی که مشغول قرائت قرآن هستم، کنارم می نشیند و قرآن خودش را می آورد و با هم تکرار و تمرین می کنیم. البته سختی های خودش را هم دارد؛ چون بچه هر لحظه خواسته ای دارد و باید درخواستش را پاسخ بدهم و گاهی تمرکز را از دست می دهم.

نجمه خانم در کنار حفظ قرآن، دوره مربیگری قرآن را هم گذرانده و مدرکش را گرفته است. او مدتی به صورت محدود با افرادی که قصد حفظ داشتند، تمرین کرده است. خانم شایسته آرزوی خدمت دارد و در این باره می گوید: آرزوی همیشگی ام خدمت در مناطق محروم است. از خداوند خواسته ام زمینه اش را برایم فراهم کند. دوست دارم بتوانم در زمینه حفظ قرآن به اهالی روستای پدری ام کمک کنم.



طی ۴ سال حافظ قرآن شدم

این حافظ قرآن می گوید: هم زمان با حفظ در کلاس های تجوید هم ثبت نام کرده بودم که دوستم پیشنهاد کرد برای شرکت در طرح، حافظون، در حرم امتحان بدهیم. به پیشنهاد دوستش با اینکه چندان آمادگی نداشت، در این آزمون شرکت کرد. اما انگار دست سرنوشت برای او بازی دیگری داشت. نجمه خانم می گوید: همراه دوستم رفتم تا کنارش باشم. مطمئن بودم که آزمون را قبول می شود، اما او موفق نشد. دوستم اصرار کرد من هم در آزمون روخوانی شرکت کنم. با آنکه تصور می کردم روخوانی ام ضعیف است، پذیرفته شدم.

نجمه خانم با قبولی در این تست به طرح حافظون راه پیدا کرد؛ طرحی که به صورت رایگان در دوره ای چهار ساله، حافظ کل قرآن پرورش می دهد. کلاس ها و درس های فشرده تفسیر و تجوید انگار بنا نبود نجمه خانم را خسته کند. او راهش را یافته و از راهی که در آن قدم برداشته بود، حس خوبی داشت.

این حافظ قرآن در مسابقه های مختلفی شرکت کرد، از جمله مسابقات حفظ در سطح شهرستان مشهد که مقام دوم را به دست آورد. خانم شایسته درباره تأثیری که قرآن بر زندگی اش گذاشته است، می گوید: قبل از اینکه با قرآن مانوس شوم، هر زمان وقت پیدا می کردم، برای خرید یا بازگردی بیرون می رفتم. حالا روش زندگی ام فرق کرده است. روزم را با قرآن شروع می کنم. اگر روزی یک ساعت قرآن تلاوت نکنم، سردرگم هستم و انگار گم کرده ای دارم. اطرافیانم می دانند اگر به هم ریخته هستم و حال خوشی ندارم، به طور حتم قرآن نخوانده ام.

او هر زمان که دلش می گیرد یا مشکلی دارد، به قرآن پناه می برد. بعد به حرم امام رضا (ع) می رود. نجمه خانم از سال ۹۴ خادم حرم رضوی شده است.

سمیرا منشادی آگاهی دعای از ته قلب، مسیر زندگی یک فرد را عوض می کند؛ مثل لحظه ای که نجمه شایسته پالیزان در زیارت حضرت زینب (س) آرام زیر لب گفت: «خانم جان! زندگی ام را در مسیر خودت قرار بده». نمی دانست این دعا او را به کسی تبدیل خواهد کرد که دوبار کل قرآن را حفظ می کند! یک بار از سر شوق و بار دیگر از میان خاکستر فراموشی بعد از کرونا.

داستان او از یک مسابقه ساده در ماه مبارک رمضان شروع شد، اما به راهی رسید که هر روز روشن تر شد؛ راهی که هنوز ادامه دارد. اما تقدیر همیشه با او مهربان نبود. کرونا همه محفوظاتش را گرفت و او را دوباره در نقطه آغاز نشانید. با این حال، نجمه خانم تسلیم نشد؛ از دو سال و نیم قبل شروع به حفظ دوباره قرآن کرد. این بار کنار دختر کوچکش، زینب.

مسیر تازه زندگی

در خانه که باز می شود، اولین چیزی که احساس می کنی، آرامش است؛ آرامشی که از لابه لای صفحات قرآن نجمه خانم در خانه موج می زند. زنی که مسیر زندگی اش بعد از زیارت حضرت زینب (س) رنگ تقوای بیشتری به خود گرفت. نجمه خانم، ساکن محله المهدی (عج)، سال ۱۳۶۸ در شهرستان درگز به دنیا آمد و از سال ۱۳۸۹ بعد از دواج به مشهد کوچ کرد.

این حافظ قرآن می گوید: سال ۱۳۹۰ بود که به زیارت حرم حضرت زینب (س) رفتم و آنجا از آن بانوی بزرگ اسلام خواستم که زندگی ام زینب وار شود. چند ماه بعد هم به کربلا مشرف شدم و در آنجا نیز از امام حسین (ع) خواستم که زندگی ام را در مدار ائمه (ع) قرار بدهد. بعد از زیارت بود که برادر جوانم تصادف کرد و به رحمت خدا رفت. دائم از خودم می پرسیدم چرا برادرم باید از دنیا برود. حال روحی مناسبی نداشتم. سوالات زیادی داشتم که آن را با یکی از بانوان طلبه در میان گذاشتم. آن بانو گفت: «برای اینکه پاسخ پرسش هایت را بگیری، روزی پنج خط قرآن بخوان، حتی اگر معنی اش را متوجه نشوی باز هم این کار را انجام بده».

معنای قرآن، او را با دنیای بزرگی آشنا کرد و بسیاری از پرسش هایش را پاسخ داد. تا مدتی به فکر حفظ قرآن نبود تا روزی شنید هیئتی نزدیک منزلشان برای حفظ یک جزء قرآن در ماه مبارک رمضان جایزه کربلا تعیین کرده اند و او به شوق دوباره زیارت شروع به حفظ کرد. او بدون اطلاع خانواده اش و فقط با دلگرمی و تشویق همسرش، مسیر تازه ای برای خودش ساخت.





محمود خالقی خاطره شیرینی از روضه خوان قدیمی محله شان دارد

وقتی پول های آشیخ عبدالعلی گم شد

صندوق
خاطرات

در پایان موقع رفتن او، پولی را که پدر برایش کنار گذاشته است، به شیخ بدهیم.

محمود آقا چهارده ساله و برادرش هم یک سالی از او کوچک تر بود. هر دو عاشق موتورسواری بودند؛ بنابراین وقتی شیخ جنتی موتورش را جلودر منزل آن ها پارک می کرد، بلافاصله از او اجازه می گرفتند تا با موتورش چرخی در کوچه ها بزنند؛ «خداایش رحمت کند. موتوری قدیمی داشت که باید چند بار رکاب آن را با پافشاری داد تا حین حرکت روشن شود. وقتی از او موتورش را می خواستیم، می گفت ایرادی ندارد ولی حاج آقا جانتان نفهمد! محمود و قاسم هر بار، خوشحال در چند کوچه چرخ می زدند و سپس موتور را برمی گردانند؛ پدرم مقید بود پول شیخ را موقع رفتنش بدهیم. یادم است سال ۴۲ یا ۴۳ بود که فیلم جدیدی در

نجمه موسوی زاده بعضی آدم ها با رفتنشان تمام نمی شوند، بلکه در حافظه جمعی باقی می مانند. در نقل قول ها زنده اند و هر بار که اسمشان می آید، یک «خدا بیامر» نثارشان می شود. آدم هایی که شاید نامشان در هیچ جایی ثبت نشده باشد، اما زندگی شان برای خیلی ها درس بوده است. برای محمود خالقی هژبری. ساکن محله امام رضا^(ع)، روضه خوان منزل پدری یکی از همان آدم ها است؛ مردی که جزو خاطرات شیرین نوجوانی اوست و درس زندگی به محمود آقا داده است.

● موتور هندلی آشیخ عبدالعلی

هر بار نام روضه خوان محله شان را به زبان می آورد، پشت بندش خدا بیامری نثار روحش می کند و بالبلندی می گوید: عجب مرد نازنینی بود! آقا محمود تعریف می کند: پدرم علاقه زیادی به اهل بیت^(ع) داشت؛ به همین دلیل هر هفته در منزلمان مراسم روضه خوانی برپا بود. روحانی ای در محله داشتیم به نام عبدالعلی جنتی، مردی که روضه خوان محله امام رضا^(ع) بود و هر کس، مراسمی در خانه داشت، از او دعوت می کرد. هنوز هم چهره پیرمرد و شیطنتی را که در حق او کرده است، با جزئیات به یاد دارد؛ «هفت برادر بودیم که پدرم به هر کدام از ما مسئولیتی را سپرده بود؛ یکی از مهمان ها پذیرایی کند، دیگری کفش ها را جفت کند و یک نفر خوشامد بگوید و... وظیفه من و برادر کوچکترم، قاسم، این بود که مراقب موتور شیخ جنتی باشیم و



سینما آمده بود و من و برادرم دلمان می خواست آن را ببینیم ولی از پدرمان می ترسیدیم. بنابراین با هم نقشه کشیدیم تا یک ماه پول شیخ را ندهیم و برای خودمان نگره داریم تا به سینما برویم. همین کار را هم کردیم. جالب بود شیخ اصلا به روی خودش نمی آورد که پولش کو! هیچ اعتراضی نمی کرد یا حرفی نمی زد. یک ماه پس از این ماجرا که آخر سال بود و پدر محمود آقا از شیخ جنتی پرسید که با هم حساب و کتابی ندارند، او جواب داده بود به جز یک ماه بقیه درست بوده است؛ پدرم که از صحبت شیخ جا خورده بود، من و برادرم را صدا کرد و گفت پول شیخ را چه کرده اید. ماهم که ترسیده بودیم، با ایما و اشاره به شیخ گفتیم پول را داده ایم؛ حتما اشتباهی پیش آمده است. شیخ جنتی تا فهمید، گفت بله بچه ها پول را داده اند؛ احتمالا من اشتباه کرده ام.

● درس گذشت

پدر محمود آقا موضوع را برای همسرش تعریف می کند و از او می خواهد که با پسرها صحبت کند و بفهمد موضوع چیست؛ «مادرم برای پدرم توضیح داده بود که چه اتفاقی افتاده و پدرم به دیدن شیخ رفته و پول یک ماه او را داده بود و به توصیه مادرم به روی مانیاورد». محمود آقا مکث می کند و می گوید: این مرد درس بزرگی به ماداد. درس گذشت و اعتماد.

کودک محله سیدی، بیش از ۲ ماه است که در اجتماعات خیابانی حضور دارد

به عشق وطن

امید محله

حالا سرمان شلوغ تر شده است و در کنار چند بسیجی دیگر، این کار را انجام می دهیم.

● در موبک چه کارهایی بر عهده داری؟

در موبک لیوان های چای را می شویم. چای و قند برای اجتماع کنندگان می برم. در نظم و رفع ترافیک ماشین ها به سایر بسیجی ها کمک می کنم.

● وقتی پرچم دست می گیری، چه احساسی داری؟

حس می کنم که در دفاع از کشورم نقش دارم. وقتی پرچم را به دست می گیرم، به بزرگی کشورمان فکر می کنم.

● چطور با مسجد المهدی (عج) آشنا شدی؟

مادر و پدرم از فعالان مسجد المهدی^(عج) هستند. از کودکی هر زمان که آن ها برای اقامه نماز به مسجد می رفتند، همراهی شان می کردم. کوچک تر که بودم، در جمع کردن مهر ها کمک می کردم. هر چه بزرگ تر شدم، کارهای بیشتری را به من می سپردند.

● چند سال است که مکر هستی؟

از هشت سالگی مکر مسجدمان شده ام. البته قبلیش، امام جماعت مسجد، چند نفر از بچه های مسجدی را که آمادگی مکربری داشتند، انتخاب کرد. به ما آموزش های لازم را داد و بعد هم مکربری را برایمان نوبت بندی کردی.

● در سایر فعالیت مسجد هم شرکت داری؟

بله هر زمان مراسمی باشد، برای کمک به مسجد می روم. این شب ها که بزرگ ترها در اجتماعات شرکت می کنند، همراه بسیجی های مسجدمان به اجتماعات می روم.

● هر شب در اجتماعات حاضر بودی؟

من و خانواده ام تلاش کردیم برنامه هایمان را طوری تنظیم کنیم که در اجتماعات باشیم. اما پنج شش شب نتوانستیم در اجتماعات حضور یابیم.

● در این حدود ۶۵ شبی که در خیابان بوده ای، چه کارهایی انجام داده ای؟

شب های اول پرچم ایران را به دستم می گرفتم و سر چهارراه می ایستادم. شب های بعدی که دیدم روی صورت بچه ها پرچم کشورمان را نقاشی می کنند، داوطلب شدم این کار را انجام بدهم. اول روی دست خودم امتحان کردم و آن ها وقتی مطمئن شدند که می توانم، کار را به من سپردند. از اینترنت پرچم فلسطین و لبنان را نگاه می کردم و روی صورت بچه های حاضر در اجتماعات نقاشی اش می کردم.



سمیرا منشادی | محمد مهدی ده ساله از همان شبی که خبر شهادت قائدا مت را شنید، مسیر زندگی اش رنگ دیگری گرفت. پسر بچه ای که همه او را در مسجد المهدی^(عج) با صدای گرم مکربری اش می شناسند، هر شب همراه خانواده در اجتماعات مردمی شرکت می کند. گاهی پرچم دستش می گیرد یا کنار موبک مشغول نقاشی پرچم می شود. گاه لیوان می شوید و به نظم دهی مسیر کمک می کند. او از سال های کودکی پای ثابت مسجد بوده است و حالا می گوید این حضور شبانه برایش فقط یک وظیفه نیست؛ احساسی است که او را هر شب به خیابان می کشاند با این هدف که تا آخرش در میدان بماند.

● چطور شد اولین شب به خیابان رفتی؟

بعد از آن سحری که اعلام شهادت قائدا مت را از تلویزیون شنیدم و به دنبال آن رهبر معظم انقلاب، آیت ا... سید مجتبی، برای حمایت از نیروهای نظامی خواستند که مردم در خیابان حضور داشته باشند به همراه خانواده ام و سایر مسجدی ها در خیابان حاضر شدم.

● چه حسی داشتی وقتی این خبر را شنیدی؟

سحر تلخی بود. خانوادگی نتوانستیم سحری بخوریم.



رفع خطر از پیاده‌روهای خیابان بهار

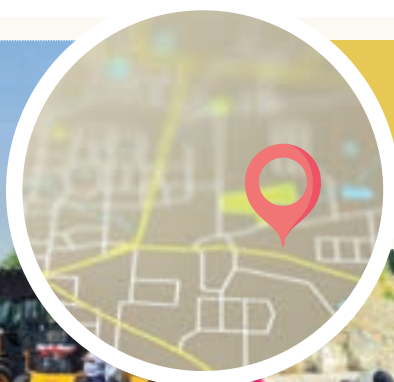
با پیگیری شهرآرامحله و همکاری اداره عمران و حمل‌ونقل شهرداری منطقه ۸ انجام شد



موسوی زاده ۱۲۶ اسفند سال گذشته در گزارشی، به مشکل چاله‌های موجود در پیاده‌روهای خیابان ملک الشعری بهار ۸ تا ۱۴ اشاره کردیم که هنگام بارش باران مملو از آب می‌شد.

با پیگیری شهرآرامحله و همکاری سبحان ضیایی، رئیس اداره عمران و حمل‌ونقل شهرداری منطقه ۸، نقاط خطرآفرین پیاده‌روهای این خیابان مرمت و اصلاح شد تا تردد عابران راحت‌تر و ایمن انجام شود. رئیس اداره عمران و حمل‌ونقل شهرداری منطقه ۸ توضیح داد: خیابان ملک الشعری بهار، طرح پیاده‌روسازی دارد که با اختصاص اعتبار این طرح اجرایی خواهد شد. در حال حاضر به صورت موضعی و با هدف رفع خطر، مرمت انجام شده است.

محله به روایت شما



پنجشنبه پیش برای مراسم بهره‌برداری از تجهیزات خدمات شهری به بوستان جهان شهر رفتیم. بودن در این برنامه‌ها باعث می‌شود بدانیم شهرداری چه اقداماتی انجام می‌دهد؛ از طرفی با مدیران شهرداری از نزدیک آشنا می‌شویم.

تصویر و متن از محسن پیکان، عضو شورای اجتماعی محله سرشور

هفته گذشته با ۱۵ نفر از اعضای شورای اجتماعی محلات منطقه ۸ به کوه پیمایی رفتیم. در این برنامه، اعضا از ارتفاع کوه‌شار بالا رفتند و بعد دور هم صبحانه خوردیم. در پایان هم میان‌شادی و خنده قرعه‌کشی داشتیم و به بعضی از اعضا جوایزی اهدا کردیم.

تصویر و متن از مینا گلناری، دبیر شورای اجتماعی محلات منطقه ۸



اهالی محله با حضور هر شب در مقابل مسجد محله نشان دادند در هر شرایطی پای ایران ایستاده‌اند. هر شب برنامه‌های مختلفی مانند مداحی، سرود و سخنرانی و... اجرا می‌شود. یک شب هم حجت الاسلام والمسلمین نصرا... پژمانفر، نماینده مجلس، در تجمع ما شرکت کرد که باعث دلگرمی ما شد.

تصویر و متن از محمدعلی سرحدی، عضو شورای اجتماعی محله عسکریه



جمعه پیش با بروچ‌های بسیجی پایگاه شهید آیت به طبیعت زیبای اطراف سد طرق رفتیم. نصف روز را آنجا کنار هم سر کردیم. آن قدر به بچه‌ها خوش گذشت که از الان برای رسیدن زمان اردوی بعدی لحظه‌شماری می‌کنند.

تصویر و متن از امیررضا وارسته، مسئول پایگاه بسیج برادران مسجد ایزدی محله امام رضا(ع)